۷۶. رؤیت هلال (۱۴۰۴/۰۳/۰۴)

سال تحصیلی (۱۴۰۴-۱۴۰۳) - یکشنبه،۰۴خرداد۱۴۰۴ موضوع: روایت عیص بن قاسم سنداً و دلالةً.

- پیش‌گفتار(چکیده)
- سند روایت عیص بن قاسم؛ « إذا رآه القوم جميعا فاتفقوا على أنه لليلتين»
- روایت عیص بن قاسم در کلام فقهاء
- محقق اردبیلی در مجمع الفائده
- کلام صاحب معالم در منتقی الجمان
- کلام مجلسی در لوامع
- کلام صاحب ذخیره
- کلام رضی الدین خوانساری در تکمیل مشارق الشموس
- میقاتیت مفاد روایت عیص بن قاسم
- جایگاه بینه در میقاتیت
- جایگاه حکم حاکم در میقاتیت
- همبافته کتاب و حکمت در مسأله ظهور
  - مسأله «تربّی» در روایات طولی ظهور

پیش‌گفتار (چکیده)

موضوع اصلی:
روایت عیص بن قاسم سندًا و دلالةً.

موضوعات فرعی:
برداشت محقق اردبیلی از روایت عیص بن قاسم، کلام صاحب معالم، علامه مجلسی، صاحب ذخیره و خوانساری در معنای روایت عیص بن قاسم، میقاتیت محور حدیث عیص بن قاسم، جایگاه بیّنه در میقاتیت، جایگاه حکم حاکم در میقاتیت، همبافته کتاب و حکمت در مسأله ظهور

سند روایت عیص بن قاسم؛ « إذا رآه القوم جميعا فاتفقوا على أنه لليلتين»

روایت صحیحه عیص بن قاسم بودیم. باب دوازدهم وسائل الشیعة؛ «باب ثبوت رویة الهلال بالشیاع»، حدیث ششم بود. در مصباح المنهاج مرحوم آسید محمد سعید فرمودند صاحب وسائل ذیل شیاع آورده‌اند؛ «وه مخالف لظاهره جدا»[1]. این جور تعبیری را مرحوم آقای حکیم آورده‌اند.

راجع به سند هم دیروز تذکر دادند. اول روی فرض اندرست تعلیق عرض کردم. روی آن فرض اندرست بین صفوان بن یحیی با جناب عیص بن قاسم، ابان بن عثمان فاصله می‌شد. اما مرحوم صدوق در فقیه و در مشیخه استقلال باری کتاب عیص سند دارند، لذا وقتی به طریق نگاه می‌کنید، در هر دو طریق صاف است. هم طریق مرحوم صدوق در فقیه و هم طریق مرحوم شیخ در تهذیب. راوی کیست؟ صفوان بن یحیی عن عیص بن قاسم است. پس این معلوم باشد.

صاحب وسائل هم فرمودند: محمد بن علی بن الحسین که جناب صدوق باشند، «باسناده»؛ مقصود از اسناده، یعنی به مشیخه خاص خودشان به عیص. نه به حدیث قبلی. «باسناده عن عیص بن قاسم». مشیخه به این صورت است: «[بيان الطريق إلى العيص بن القاسم] و ما كان فيه عن العيص بن القاسم فقد رويته عن محمد بن الحسن رضي الله عنه»[2]؛ که ایشان شیخ جناب صدوق بودند. «عن محمد بن الحسن الصفار، عن يعقوب بن يزيد، عن صفوان بن يحيى، عن العيص بن القاسم»؛ پس ملاحظه می‌کنید که در طریق صدوق هم «عن صفوان عن العیص» است. ازاینجهت معلوم باشد.

مرحوم شیخ در مشیخه، خودشان از کتاب حسین به سعید اهوازی نقل کرده‌اند. سه تا از مشایخ بزرگشان از پسر ابن ولید است. مرحوم صدوق از خود پدر نقل کرده‌اند. مرحوم شیخ از مفید و دو نفر دیگر از مشایخشان از پسر ابن ولید و ایشان از پدرش نقل کرده است. بنابراین هم شیخ و هم صدوق به ابن الولید می‌رسند. فقط تفاوت این است که ابن ولید در طریق شیخ از دو طریق صفار و حسین بن حسن بن ابان نقل می‌کنند. اما در طریق صدوق از ابن ولید از صفار از یعقوب بن یزید نقل می‌کنند. این تفاوت در اینجا هست. ولی خب همه اینها از اجلاء هستند. هیچ مشکلی در هیچکدام یک از این بزرگواران که در مشیخه تهذیب و فقیه آمده، نیست. این باری سند بود؛ بنابراین صفوان از عیص بن قاسم این روایت را آورده است. دایی عیص بن قاسم هم سلیمان بن خالد است. می‌گوید همراه دایی ام اولین بار محضر امام علیه‌السلام رفتیم، حضرت به من گفتند: او هم قول تو را می‌گوید؟ دایی ام گفت: بله. حضرت فرمودند: «الحمد لله الذی لم یجعله شیطانا». حدیثی است! این هم باری خود عیص بن قاسم آمده است.

شاگرد: «لم یجعل له شیطانا» است یا «لم یجعله»؟

استاد: «له» ندارد. به نظرم شاید در کشی بود. اگر در نسخه ای باشد، ممکن است. شاید با «له» مناسبت داشته باشد اما چیزی که در ذهنم هست در آن جا نداشت. شاید در جای دیگری هم که از کشی نقل کرده‌اند، «له» ندارد.

شاگرد۲: در نقل های دیگران هم ندارد.

استاد: نسخه مرحوم میردامادکه تعلیقه دارند، آن جا هم ندارد. در فدکیه صفحه‌ای هست که کلاً مربوط به این حدیث است. چند موردش را آورده بودند. من هم هر چه ممکنم بود اضافه کردم. اگر صفحه قبلی را دیده بودید، دوباره بار کنید تا مطالبی که اضافه کرده‌ام بیابید. گاهی در حافظه دستگاه شما صفحه قبلی ذخیره می‌شود، دوباره میزنید تا اضافات جدید را بیاورد.

---

[1] مصباح المنهاج - كتاب الصوم؛ ص: ۳۱۸

[2] من لا يحضره الفقيه، ج4، ص: ۴۴۸

روایت عیص بن قاسم در کلام فقهاء

متن روایت هم این بود:

> سألت أبا عبد الله ع عن الهلال إذا رآه القوم جميعا فاتفقوا على أنه لليلتين أ يجوز ذلك قال نعم.[1]

مرحوم مجلسی در ملاذ فرمودهاند: «فاتفقوا، في بعض النسخ: فأيقنوا»[2]. تنها مرحوم مجلسی این را نقل کردهاند. در فقیه و در تهذیب نیست. نسخه ای که ایشان داشتهاند باید نسخه تهذیب باشد، چون ملاذ شرح تهذیب است. این جور که یادم میآید در ملاذ اشاره نکردهاند که شیخ در فقیه آوردهاند. یعنی نسخه ای که ایشان میگویند برای خود تهذیب است. فعلاً مسیری که اینجا آمده به این صورت است؛ صاحب وسائل فرمودهاند این برای شیاع است. صاحب حدائق فرمودند این روایت از شواذ اخبار است؛ گویا پذیرفتهاند که خیلی دلالت بر شیاع نداشته باشد.

---

[1] تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج۴، ص: ۱۵۷

[2] ملاذ الأخيار في فهم تهذيب الأخبار ؛ ج۶ ؛ ۴۵۳

محقق اردبیلی در مجمع الفائده

اما اقوال علماء در مورد این حدیث را امروز هم داریم. برخی از آن‌ها ابتدا به ساکن [عجیب] به نظر می‌آید. استاد صاحب معالم در مجمع الفائده[1] می‌فرمایند: یکی از طرق ثبوت هلال شیاع است. بعد فرمودند شیاع باید علمی باشد و مفید علم باشد. چون «ایاک و التظنی». اگر ظن باشد از ادله مفصل شرعی می‌دانیم که ظن فایده‌ای ندارد. این را فرمودند، بعد می‌فرمایند: «فإذا غلب بحيث صار احتمال العدم بعيدا جدّا و لا يحصل ما يقرّر العلم العادي، فلا يبعد الاتباع أيضا»؛ یعنی علم عرفی شد. بعد سر بحث ما می‌آیند. می‌فرمایند:

> **و كأنّ في صحيحة العيص بن القاسم قال: سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن هلال إذا رآه القوم جميعا فاتفقوا على انه لليلتين أ يجوز ذلك؟ قال: نعم اشعارا به حيث علّم الحكم بدخول الشهر حينئذ من غير ان يشترط العدالة في القوم، بل اكتفى بأنهم قد اتفقوا على الرؤية حتى حكموا بأنه لليلتين، و قال: يجوز ذلك اى جعله من الشهر لا جعله لليلتين، و ما شرط علمه، بل اكتفى بقوله عليه السّلام: (إذا رآه القوم). و لا شك في جريان العرف في القول بأنه رآى القوم إذا حصل له ما قلناه، و اما دون ذلك فالظاهر، العدم لثبوت العمل باليقين و الأصل عقلا و نقلا في الاخبار الّا بدليل شرعيّ خصوصا في مسألة الرؤية، فان في بعض الرواياتِ: (إيّاك ان تخرج عن اليقين).**

« و كأنّ في صحيحة العيص بن القاسم اشعارا به»؛ فرمایش محقق اردبیلی را نگاه کنید. اشعار به چیست؟ **«حيث علّم الحكم بدخول الشهر حينئذ من غير ان يشترط العدالة في القوم»؛** روایت می‌گوید «رآه القوم جمیعا»، عادل بودهاند یا نه؟ بیّنه شد یا نه؟ حضرت نفرمودند عادل باشند. فرمودهاند «القوم». **«بل اكتفى بأنهم قد اتفقوا على الرؤية حتى حكموا بأنه لليلتين»**؛ این قدر همه دیدند که گفتند برای شب دوم است. حالا می‌خواهید چه بفرمایید؟ «و قال: يجوز ذلك اى جعله من الشهر لا جعله لليلتين»؛ این فرمایش ایشان است. می‌گویند اینکه سائل گفت «ایجوز ذلک»، یعنی «أ یجوز رویة القوم». رویتشان جایز هست یا نه؟ چون عدالتشان احراز نشده است. ولو حکم به لیلتین کردهاند؛ این طردا للباب است. «أ یجوز ذلک» یعنی «أ یجوز رویة القوم» درحالیکه عدالتشان احراز نشده؟! امام فرمودند «یجوز ذلک»، پس شیاع است.

شاگرد: جواز به چه معنا است؟

استاد: جواز یعنی رویتی که عدالتشان احراز شود. بینه باید شاهد عادل باشد. قوم دیدهاند، همه هم دیدهاند و می‌گویند «لیلتین».

شاگرد: یعنی نسبت به دیدن از حضرت توثیق می‌گیرد؟

استاد: بله. لذا مرحوم محقق اردبیلی برای شیاع می‌آورند. در این حدیث اشعاری به حجیت شیاع است. یک جوری است! عجیب است! مرحوم محقق در مجمع الفائده این را فرمودند.

---

[1] مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان؛ ج۵، ص: ۲۸۷

کلام صاحب معالم در منتقی الجمان

اما دو حرف دیگر داریم؛ یکی از شاگرد ایشان مرحوم صاحب معالم داریم. طبق مباحثهای که کردیم ذهن من خیلی موافق با فرمایش صاحب معالم است. بعد هم صاحب ذخیره است. نمیدانم کتاب منتقی الجمان در کدام نرمافزارها هست. در کتاب رؤیت هلالی که زحمت کشیدهاند و جمعآوری کردهاند، جلد پنجم، صفحه سه هزار و هفتصد و شانزده، این روایت مانحن فیه را مطرح کردهاند و فرمودهاند:

> **بيان: قال الشيخ حسن صاحب المعالم في ذيل الحديث: و يستفاد من هذا الحديث و خبر التطوّق اعتبار مقتضى العادة في الهلال حيث يتّفق على حكمها العقلاء و في معناه خبر آخر من الموثّق نوردہ أيضا. و للشيخ في تأويل خبر التطوّق و آخر [يعني خبر غيبوبة الهلال قبل الشفق أو بعدہ] يشبهه كلام لا يخلو من بعد.[1]**

من از بیان ایشان اینطور فهمیدم. مباحثه ما هم همینطور پیش رفت. تقریباً در ذهن اطمینان هست که شارع برای کلمه «الشهر»، «السنه»، «الهلال»، «دخل الشهر»، حقیقت شرعیه ندارد. اینها همه عرف است. وقتی در ادله شرعیه میگویند: «دخل الشهر»، «الهلال»، «رایناالهلال»، «الشهر»، منظور همان معنای عرفی است. وقتی حقیقت شرعیه ندارد، موضوع احکام شرعیه همان شهر عرفی است. احکامش را باید ببینیم. ادله شرعیه با ضوابط خودش به تدریج احکامی را برای موضوع تکوینی میآورد. دخول شهر تکوینی است، نه وضعی تشریعی. دخول شهر به علم الله تعالی است به تکوین. نه به وضع شارع به یک وضع شرعی. در کلمات متاخرین دیدی که خلاف این خیلی آمده است؛ شهر شرعی و اینها. این معنا به گمانم مقصود صاحب معالم است. فرمودهاند این روایات میخواهد بگوید «مقتضی العادة في الهلال»؛ وقتی مردم هلال را میبینند چون هلال حقیقت شرعی ندارد و شارع چیزی اضافه بر موضوع تکوینی نیاورده، بلکه فقط احکام را بار کرده، پس همانطوری است که عرف عقلاء دخول شهر را تشخیص میدهند. امارات عقلائیه است. خیال میکنم خیلی حرف مناسبی است.«و في معناه خبر آخر من الموثّق نوردہ أيضا. و للشيخ في تأويل خبر التطوّق و آخر [يعني خبر غيبوبة الهلال قبل الشفق أو بعدہ] يشبهه كلام لا يخلو من بعد»؛ شیخ فرمودهاند که اینها یعنی ابر باشد، فردا تطوق داشته باشد. یا فردا ببینند و بگویند «لیلتین». جالب است که مجلسی اول رضوانالله علیه، نه در روضه، در لوامع صاحبقرانی اصلا با این قید حدیث را معنا کردهاند.

---

[1] رؤيت هلال، ج5، ص: ۳۷۱۶

کلام مجلسی در لوامع

> **و در صحیح منقولست از عیص که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه شب سابق ابر باشد و در این شب که همه کس ماه را به بینند متفق باشند که ماه دو شبه است آیا جایز است که حکم دو شبه را بر آن جاری سازند فرمودند که بلی[1]**

یعنی به روایت قیدی زدهاند که از فرمایش شیخ الطائفه گرفتهاند و اصلاً در حدیث نیست.

این فرمایش صاحب معالم در منتقی بود. دنباله ایشان صاحب ذخیره، محقق سبزواری، شیخ الاسلام اصفهان است. در تعبیر صاحب حدائق، الخراسانی. وقتی صاحب حدائق، الخراسانی میگویند مقصودشان ایشان است. زیاد از این تعبیر استفاده میکنند.

---

[1] لوامع صاحبقرانی مشهور به شرح فقیه ؛ ج۶ ؛ ص۴۴۲

کلام صاحب ذخیره

صاحب ذخیره هم همین عبارت را دارند. فرموده‌اند:

> **و الحق أنه يستفاد من الخبرين المذكورين أنه يعتبر في الهلال مقتضى العادة و يدل عليه أيضا ما رواه الكليني عن الصلت الخراز عن أبي عبد اللّه ع قال إذا غاب الهلال قبل الشفق فهو لليلة و إذا غاب بعد الشفق فهو لليلتين و يؤيد ذلك ما رواه الصدوق عن العيص بن القاسم في الصحيح أنه سأل أبا عبد اللّه ع عن الهلال إذا رآه القوم جميعا فاتفقوا على أنه لليلتين أ يجوز ذلك قال نعم[1]**

«و الحق أنه يستفاد من الخبرين المذكورين أنه يعتبر في الهلال مقتضى العادة»؛ یعنی موضوع، موضوع تکوینی عرفی است. بعد می‌فرمایند: «و يؤيد ذلك ما رواه الصدوق عن العيص بن القاسم في الصحيح».

---

[1] ذخيرة المعاد في شرح الإرشاد؛ ج۲، ص: ۵۳۳

کلام رضی الدین خوانساری در تکمیل مشارق الشموس

البته در تکمیل مشارق الشموس، آقازاده حاج آقا حسین؛ چون مشارق برای پدر بود که شرح دروس است. آقازاده ایشان تکمیل المشارق دارند.

> **و مال خالي طاب ثراه إلى العمل بمدلول الخبرين وأيده أيضا بما رواه العيص بن القاسم في الصحيح قال سألت أبا عبد اللّه عليه السلام عن الهلال إذا رآه القوم جميعا فاتفقوا على أنه لليلتين أ يجوز ذلك قال نعم أقول و قد عرفت البحث عن الخبرين و أما صحيحة ابن القاسم فلا تأييد فيها إذ لا يبعد أن يكون المشار إليه لذلك في قول السائل أ يجوز ذلك البناء على هذه الرؤية مع حكمهم بأنه لليلتين فأجاب عليه السلام بالجواز و على هذا فيؤيد خلاف ما ادعاه طاب ثراه أو يكون المشار إليه أصل الحكم بأنه لليلتين باعتبار علو الدرجة أو عظم الجرم كما هو المتعارف من دون أن يجعلوه مناطا للحكم الشرعي و يحتمل أيضا أن يكون اتفاقهم على الرؤية السابقة و يكون ذلك منهم إخبارا بالغا حد الشياع فحكم عليه السلام بجواز البناء عليه و مع تطرق الاحتمالات يشكل التمسك بها في مثل هذا الحكم المخالف للأصول الشرعية و يؤيد القول المشهور أيضا ما رواه الشيخ في التهذيب عن أبي علي بن راشد بإسناد لا تأمل فيها إلا باعتبار محمد بن عيسى قال كتب [1]**

«و مال خالي طاب ثراه إلى العمل بمدلول الخبرين»؛ می‌خواستند حرف صاحب ذخیره را رد کنند. پسر حاج آقا حسین حرف دایی را می‌آورند و بعد می‌گویند: **«... و على هذا فيؤيد خلاف ما ادعاه طاب ثراه»**؛ همین روایت را بر می‌گردند و قبول نمی‌کنند. من اشاره کردم شما مراجعه کنید. اسم ایشان رضی الدین بود که ظاهراً خوی کوچک تر آقا جمال می‌شوند. آقا جمال آقازاده بزرگ حاج آقا حسین هستند.

این قضیه نقل شده ولی من از تکرارش لذت می‌برم. در شرح حالشان اینطور بود: مرحوم فیض بر بیت حاج آقا حسین وارد شدند. حاج آقا حسین هم بزرگ اصفهان بودند. آقا جمال هم آن جا بودند. از آقا جمال پرسیدند که شما تحصیل می‌کنید؟ ایشان گفت نه. شاید هم گفته بودند در بازار کار می‌کنم. مرحوم فیض گفت حیف که علم از خانه حاج آقا حسین رفت! همین کلمه جناب فیض سبب شد که آقا جمال همه چیز را رها کرد و به‌دنبال علم آمد و آقا جمال شد! آقا جمالی که الآن از بزرگان است. یک کلمه فیض این قدر برکت داشت! به پدر می‌گوید «استاذ الکل فی الکل».

به این فرمایش محقق اردبیلی، مرحوم میرزای قمی در غنائم[2] میل پیدا کرده‌اند. به حرف محقق در مجمع الفائده. این فرمایشان علماء همه هست. از جامع المدارک هم آورده‌اند. ان شاءالله نگاه

می‌فرمایید.

---

[1] تكميل مشارق الشموس في شرح الدروس؛ ص: ۴۶۹

[2] غنائم الأيام في مسائل الحلال و الحرام؛ ج5، ص: ۳۰۳

میقاتیت مفاد روایت عیص بن قاسم

آن چه که منظور من بود و در اینجا آوردم، این است: استظهاری که فعلاً از این روایت میشود، این است:

«سألت أبا عبد الله ع عن الهلال إذا رآه القوم جميعا فاتفقوا على أنه لليلتين أ يجوز ذلك»؛ «ذلک» به «رآه القوم جمیعا» میخورد که هنوز عدالتشان احراز نشده؟! این رؤیت جایز است؟! اینکه خیلی دور است. الاقرب یمنع الابعد. بعلاوه که قرائن داخلیه در خود حدیث خیلی قوی است. دال بر این است: او که میگوید «یجوز ذلک»، یعنی «یجوز لللیلتین»، نه یعنی «أ یجوز الرویة». حالا ایشان این جور فرمودهاند. محضر بزرگی مثل جناب محقق اردبیلی بی ادبی نباشد. ولی بهعنوان مباحثه این جور تحلیل میکنم؛ ذهن جناب محقق از قرائن منفصله سراغ این وجه رفته است. یعنی چون در ذهن فقیه بزرگی مثل ایشان قضیه تأکید روایات بر رؤیت، بر عمل به علم خیلی خیلی پررنگ است؛ باز عدم اعتناء و عمل اصحابنا الامامیه در زمان ایشان بر عدم تطوق و جدول و... است؛ چون اینها در ذهن شریفشان از بیرون این روایت خیلی پر رنگ است؛ یعنی قرائن منفصله خارجیه بسیار قوی است، ایشان وقتی «أ یجوز ذلک» را میبینند، میگویند «لللیلتین» معلوم است که راوی کاری به آن ندارد. یعنی قرائن منفصله در ذهن ایشان پررنگ است. و الّا اگر این قرائن منفصله را کنار بگذاریم و ما باشیم و این روایت و استظهار عرفی، گمان نمیکنم کسی تردید کند که مشارٌالیه «ذلک» در «یجوز ذلک»، «لیلتین» است، نه «یرآه القوم».

خب اگر قبول کنیم که مشار الیه «ذلک»، «لللیلتین» است، روایت میخواهد چه بگوید؟ میخواهد شیاع بگوید؟! گمان نمیکنم باز فرمایش صاحب وسائل باشد. اصلاً روایت با شیاع منافات ندارد. چون شیاع این است که یک روستی به‌صورت غیر رؤیت مباشری صورت میگیرد؛ وقتی بین همه پخش شد، این شیاع است. اما اینکه اینجا خود قوم همگی ببینند جمیعاً؛ در ذهن من نود و نه درصد است که خود راوی که میگوید «عن القوم جمیعا فاتفقوا»، خودش هم جزء اینها است. خودش هم بوده است.

شاگرد: «أ یجوز ذلک» یعنی «فی حقهم». برای دیگران میگوید.

استاد: بله، به گمانم خیلی روشن است. مرحوم آسید سعید هم گفتند حرف صاحب وسائل که برای شیاع باشد، «مخالف لظاهره جدا».

شاگرد۲: چطور آن یک درصد را از صددرصد استثناء میکنید و وجدانش میکنید؟ یعنی اینکه میگویید نود و نه درصد است، یک درصد را حس کردهاید و جدا کردهاید؟

استاد: ببینید گاهی است که مطلبی پیش آمده و راوی در جایی با دیگری بحث کرده، محل ابتلای خودش نبوده، در مناظرهای با کسی بحث فقهی میکردند و برایش سؤال مطرح شده و زده امام آمده. این به‌خاطر این است. تصریح نکرده که خودم دیدم. لذا گاهی است فرع فقهی است؛ چون عیص بن قاسم شخص بزرگی است. چقدر روایت دارد. در کافی شریف شاید بالای پنجاه روایت داشته باشد. کثیر الروایه است. کتاب داشته. این جور شخصی که بزرگ است، به او میآیند که

محل ابتلای خودش را نگوید. «عن الهلال» یعنی بحث فقهی مطرح است. به این خاطر عرض می‌کنم. ولی وقتی آدم ظاهرش را می‌بیند گویا می‌خواهد بگوید که برایم پیش آمده است.

شاگرد: فرق دارد که «یجوز» را به رؤیت یا به چیز دیگری بزنیم؟

استاد: خیلی فرق می‌کند. صاحب مجمع الفائده فرمودند فقط روایت می‌گوید امشب که اینها دیدند برای فرد رؤیت ثابت شده است. همین اندازه قبول کرده‌اند که برای فرد ثابت شده است. چون «رآه القوم» عدالت هم ندانشتند، ندانشتند. این ظن متآخم به علم است. خیلی تفاوت می‌کند؛ یک روز تفاوتش می‌شود.

خب فعلاً روی این چیزی که تا اینجا رسیدیم، آیا این روایت مربوط به تطوق و غیبوبت می‌شود یا نه؟ اصلاً معمولاً در کلمات این سه را یکی کرده‌اند. اینجا هم من عرض دارم. نمی‌دانم این عرض من را کسی گفته یا نه. اینجا مدام با تطوق زندگی هم نگاه می‌شود. اینجا که مسأله تطوق نیست. مسأله غیبوبت نیست. تطوق و غیبوبت یک امارهٔ سماوی است بر اینکه دیشب هلال داشتیم. اصلاً اینجا صحبت از امارات نیست. یعنی لسان «اتفقوا» به‌خاطر بزرگ بودنش می‌تواند امارهٔ بر این هم باشد. اما آن چیزی که تأکید روی آن است، امارات این نیست. و الّا خود راوی چه بسا می‌دانست که اگر صرف امارات بود مثلاً ما به ظن اعتناء نمی‌کنیم. این می‌گوید خیلی امارات قوی است. می‌خواهد این را بگوید؟ ببینید مرحوم مجلسی اول هم در روضه و هم در لوامع قید کرده‌اند که باید بالای سی درجه-چهل درجه باشد. قیده زده‌اند و گفته‌اند «رآه القوم الذین هم العارفون بدرجات الهلال». این قید مرحوم مجلسی است. همین ببینند و بگویند «للیلتین»؟! عرفی که چیزی سرش نمی‌شود بی خود کرده! باید مطلع باشند. این قید را علامه مجلسی اول فرموده‌اند. آیا می‌خواهد این را بگوید؟ یعنی قومی باشند که عارف باشند؟! در روایت که اینها نیست که بفهمند «للیلتین» است و حضرت هم بفرمایند «یجوز».

آن چه که می‌خواهم عرض کنم، این است: اساساً مفاد روایت، مال میقاتیت است. با این مقدمه‌ای که عرض کردم، در شرع برای شهر و دخول شهر حقیقت شرعیه ندارید. همان عرف و موضوع تکوینی است که فی علم الله است. دوم، «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ»[1]، «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ»[2]، «لتعلموا» چه تعلیلی است؟ از آثاری است که بر یک چیز بار می‌شود. نه این‌که خدای متعال همه این دستگاه را به پا کند تا شما تقویم داشته باشید. دستگاه تکوین غایت خودش را دارد، از آثاری که بر آن بار می‌شود «لتعلموا عدد السنین و الحساب» است. می‌گفتیم «لام» فائده و لام عاقبت است. نه لام غایت فاعلی. نظیر هم خیلی دارد؛ «فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا»[3]، این «لیکون» یعنی بر آن مترتب می‌شود. «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ»؛ خدای متعال یک موضوع تکوینی دارد که برای آن حقیقت شرعیه هم وضع نکرده، ولی می‌خواهد از این موضوع تکوینی یک بهره مهم اجتماعی برای امت اسلامی ببرد، آن چیست؟ «مواقیت للناس». میقات بودن هلال و ثبوت هلال و امارهٔ ای که این هلال را ثابت کند، برای شارع مهم است. دنبالش تعظیم شعائر است. اختلاف نیافتد. یک روز صوم را شروع کنند؛ «صوم حین یصوم الناس، افطر حین یفطر الناس». اگر به این صورت است، این روایت می‌خواهد بگوید من شارع با این فرض عیص بن قاسم به مطلوبم رسیده‌ام. اولاً هلال را دیده‌اند؛ همه دیده‌اند. بعد هم اختلاف نیامده است. همه قوم و تمام بلد می‌گویند که این شب دوم است. خب فردا روز دوم می‌شود. میقات شد یا نشد؟ میقاتیت محقق است. میقاتیت شارع محقق است. موضوع تکوینی، متعارف عقلاء است؛ «القوم جمیعا» همه می‌بینند. دارند موضوعی را می‌بینند که شارع برای آن موضوع اعمال تشریع نکرده، همان موضوع تکوینی ای است که برای آن حقیقت شرعیه قرار نداده است. پس «عن الهلال» یعنی هلال عرفی. «رآه القوم جمیعا»؛ به طریق عقلائی آن موضوع را دیده‌اند. بعد هم می‌گوید من شارع آن را موافقت مردم قرار داده‌ام. باید اتفاق باشد. اگر اختلاف شد، «اعملوا بالاستصحاب» و .... من

اختلاف را نمی‌خواهم. وقتی این جور است، «اتفقوا أیجوز ذلک؟ نعم». چرا «نعم»؟ یعنی همه موضوع محقق است تکوینا، همه میقاتیتی که برای این موضوع بود همه اتفاق دارند که شب دوم است. فردا همه روز دوم را می‌گیرند، هر کسی همه دیروز روزه گرفته قضا نمی‌کند و هر کسی نگرفته قضا می‌کند.

شاگرد: پس چرا سؤال کرده؟

استاد: به این خاطر که در روایات تأکید هست که باید همان شب ببینند. روایات در دست عیص بن قاسم هست. می‌خواهد ببیند اینجا که این قدر گفته اند «صم للرویه و افطر للرویه»، دیشب ندیدیم اما فردا همه قوم می‌گویند «للیلتین» است. این با آن روایات قابل جمع هست یا نیست؟ حضرت می‌فرمایند «یجوز ذلک»؛ قابل جمع است. جمعش به چیست؟ ما که این قدر روی «صم للرویه و افطر للرویه»، تأکید کردیم، با بحث‌هایی که ما کردیم اصلاً به رؤیت موضوعیت ندادیم، این تأکید برای چه بود؟ برای اجرای استصحاب بود تا اجرای آن نظم پیدا کند و از اختلاف جلوگیری می‌کرد. روایات تا کجا جلو رفت؟ خیلی عجیب است! «و لاخمسین»! چقدر فقها این «ولا خمسین» را آورده‌اند! حضرت فرمودند اگر هوا صاف است، نباید اختلاف شود. اگر سی نفر هم آمدند و گفتند ما دیدیم اما بقیه گفتند ما ندیدیم فایده ندارد. بعد فرمودند «و لاخمسین»؛ پنجاه نفر می‌گویند که ما دیدیم اما دیگرانی که ایستاده‌اند و ندیده اند، باز هنوز در نفوسشان شیء است؛ لذا پنجاه نفر هم فایده ندارد. این یعنی چه؟ خیلی واضح بود که شارع بر میقاتیت تأکید دارد؛ بر اتفاق قوم تأکید دارد. بر این‌که «اذا رآه واحد لرآه الف»؛ همه باید ببینند. خب این روایت عیص بن قاسم همه مقصود شارع را فرض کرده است. «رآه القوم جمیعا»؛ جمیعا یعنی آن روایاتی که می‌گفت ده نفر ایستاده‌اند و یک نفر می‌بینند ولی تسعه نمی‌بینند، نه. می‌گوید «جمیعا». اصلاً اختلاف در آن‌ها نیست. این اول. بعد می‌گوید «اتفقوا»؛ باز اتفاق می‌کنند که «للیلتین». باز هم اختلافی نیست. می‌گویند برای دو شب است. «أ یجوز ذلک؟ قال علیه‌السلام نعم». هم موضوع تکوینی است. هم در طریقش همه عرف عقلاء دیده‌اند و با هم اختلاف نکرده‌اند و هم این‌که میقاتیتی که مقصود بسیار مهم شارع در ترتب احکام شرعی است، در اینجا بار است.

شاگرد: در موضوع این روایت حتماً باید فرض بگیریم که تطوق بوده، ولی شما می‌فرمایید حیث تعلیلیه آن نیست.

استاد: اصلاً این روایت کاری به امارات خود هلال ندارد. تأکید عرض من این است؛ این‌که قوم دیده‌اند هلال طوری بوده که فهمیدند دو روز است؛ در این حرفی نیست. اما من می‌خواهم عرض کنم سائل و جواب اصلاً ناظر به نحوه امارات هلال نیست. ناظر به این است که جمیعا دیدند. یعنی بین آن‌ها اختلاف نشد. «فاتفقوا» هم شدند.

شاگرد۲: یعنی هم موضوع تکوینی مد نظر است و هم میقاتیت. ولی اینطور که می‌فرمایید گویا فقط میقاتیت مد نظر است.

استاد: نه، لذا صاحب معالم فرمودند طریق العقلاء.

شاگرد۲: یعنی تطوق فقط یک....

استاد: یک اماره می‌شود. یعنی صرف اماره است. اما اینجا کاری با قضیه امارات هلال نداریم، با این کار داریم که «رآه جمیعا»؛ یک نفر نبود بگوید ندیدم. بعد هم یک نفر نبود که بگوید شاید این برای دیشب نباشد. همه گفتند این برای شب دوم است. پس هم موضوع احراز شده و هم میقاتیت.

شاگرد: با تحلیلی که قبلاً برای دخول شهر ارائه دادی که اتصال نقاط نورانی ولو بالقوه در یک آن فی علم الله شهر داخل شده، این یک نحو دخل و تصرف در موضوع تکوینی است. یعنی اگر

نگوییم حقیقت شرعیه است، چیزی مثل حقیقت شرعیه است. یعنی شارع هم در این موضوع تکوینی یک دخل و تصرف داشته و هم در طریق احراز آن یک دخل و تصرفی در قرائن منفصله داشته است. لذا به همین دلیل است که عیص بن قاسم سؤال می‌پرسد. و الّا اگر قوم اتفاق کنند که روز سوم است یا چهارم است، مگر قوم محلی از اعتناء دارد؟!

استاد: در آیه «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ» هست. یعنی «یسألونک عن اهلة التی تصرّف فیه الشارع»؟! «قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ»؛ یعنی مواقیتی که شارع در آنها دخل و تصرف کرده؟! آن هم للناس، یعنی للناس المسلمین؟! و الّا ناس غیر مسلمان چه کار دارند؟! اصلاً شرع را قبول ندارند. منظور از «مواقیت للناس» چیست؟ امام علیه‌السلام فرمودند «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ اى اهلة الشهور». اینکه امام فرمودند «اهلة الشهور» یعنی «اهلة الشهور التی تصرف فیه الشارع»؟ «ادخل فیه الشارع امرا»؟

شاگرد: از همین طریق تطوق و غیبوبت بعد الشفق هم حجت می‌شود. چون میقاتیت هم دست عقلاء است و عقلاء هم یک روش ندارند.

استاد: نه، همان جا گفتم. عقلاء در تطوق توافق نمی‌کنند. اختلاف حسابی دارند در اینکه دیشب هلال داشتیم یا ندشتیم. «للیلتین» هست یا نیست. ولذا شارع و اصحاب محکم با اینها در می‌افتند. یعنی هر امارة ای که مظنه ی این است که میقاتیت برای امت اسلامیه مخدوش شود، شارع می‌گوید کاری ندشته باشید. اگر پنجاه نفر هم آمدند و گفتند و قرار شد اختلاف شود، شما «اتموا الشهر ثلاثین». شما فردا را روز سی ام بگیرید. جلسات متعددی راجع به همین صحبت کردیم. من شواهد عدیده‌ای آوردم؛ ذیل روایت ابن خالد بود که حضرت امام رضا علیه‌السلام به شخصی فرمودند بیا غذا بخور. گفت روزه هستم، حضرت فرمودند «أنه قال يوم وفّق الله»[4]. محتملات مطرح در این روایت را مفصل بحث کردیم. چون امام علیه‌السلام فرمودند اینکه فرمودند «وفّق» برای وقتی است که شبهه باشد. الآن که می‌دانیم دیروز شبهه ای نبود. راجع به این شبهه و مقدماتش به گمانم آن جا مطالبی را عرض کردیم. این خیلی اهمیت دارد در اینکه شارع برای میقاتیت و تعظیم شعائر صوم خیلی حساب باز کرده است. از مجموع ادله به دست می‌آید.

---

[1] البقرة ۱۸۹

[2] یونس ۵۰

[3] القصص ۸

[4] تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج4 ؛ ص۱۶۶

جایگاه بینه در میقاتیت

در وسائل روایت پنجم را ببینید؛ البته سندش صحیحه نیست. ان شاءالله بررسی میکنیم.

> **سمعت أبا جعفر محمد بن علي عليه السلام يقول: صم حين يصوم الناس، وأفطر حين يفطر الناس، فان الله عز وجل جعل الأهلة مواقيت**[1]

«فان الله» خیلی ظهور قشنگی دارد در اینکه مسأله مواقیت در شرع خدای متعال خیلی پررنگ است. چون میقات است، «صم حین یصوم الناس و افطر حین یفطر الناس فان الله جعل الاهلة مواقیت».

شاگرد: اگر برای ما بینه قائم شود، ولی همه مردم اتفاق نظر دارند که رؤیت نشده و فردا اول ماه نیست، در اینجا که دیگر شک نداریم که فردا اول ماه است.

استاد: مرحوم شیخ چه فرمودند؟ این جور نیست که شک نداشته باشیم. شیخ الطائفه فرمودند، فتوای ایشان است و تکرار هم میکنند و میگویند اگر هوا صاف است، بینه مجزی نیست. این فتوای شیخ است. الآن هم در عروه و مستمسک بحث میکنند. با یک زحمتی الآن فتوا مستقر شده بر اینکه اگر دو شاهد عادل شهادت بدهند کافی است. ولی همان کلیات اینجا میآید؛ اگر دو شاهد عادل شهادت دادند اما موجب ظن نوعی نبود. ظن نوعی بر خلافش بود. ای ظن شخصی بر خلافش بود، حجیت دارد ای ندارد؟ همه آن بحثها دوباره تکرار میشود.

شاگرد: آقایان به نتیجه میرسند که به بینه ثابت میشود.

استاد: حتی یک سالی اینطور شد. وقتی شارع فرموده دو شاهد عادل شهادت دادند، دیگر شهادت دادهاند. شارع نگفته از آنها بپرسید کجا دیدهاید؟! لبههای هلال بالا بود؟ پایین بود؟ آن دو شاهد را در یک اتاق ببرید، یکی میگوید لبه هایش بالا بود و دیگری میگوید لبه هایش کج بود؛ تعارض میشود. شارع اینها را از ما نخواسته است.

شاگرد: این یک نحو دخل و تصرف شارع است.

استاد: نه، ما از اینها بحث کردهایم. همان جا عرض کردم در صورتی میپذیریم که بینه دو عادل کار را تمام میکند که میقاتیت تضمین شود. اتفاقا در جمع بین روایات همین را گفتیم. لذا جالبی آن این است که وقتی دو شاهد برای حاکم شرع شهادت میدهند، مرجع میگوید فردا عید است. همه هم عید میگیرند. در این مشکلی نداریم. شرع هم آسان گرفته است. شارع نیامده که شریعت را سخت کند. دو شاهد عادل شهادت دادند، هوا هم صاف بود، بعد حاکم گفت و همه هم گرفتند. در این مشکلی نیست. اما اگر دو شاهد شهادت دادند و دو نفر دیگر ایستاده بودند و گفتند این ها اشتباه میکنند، قبول نکردند و اختلاف افتاد، اینجا هم میگویید تمام است و از آنها نپرسید؟! شما استفتاء کنید. این معنا مهم است. یعنی با اینکه هوا صاف بود دو شاهد گفتند که ما دیدیم اما متخصصین خبره آن جا میگویند «توهموا».

جایگاه حکم حاکم در میقاتیت

همان سالی که من گفتم از او سؤال نکنید، آن سال اهل تخصص میگفتند اصلاً ما اینجا هلال ندارید. طبق محاسبه اهل فن هنوز از تحت‌الشعاع بیرون نیامده ولی اینها میگویند که ما دیدهایم. شما میگویید دو شاهد عادل هستند که میگویند دیدهایم.

شاگرد: قبلاً فرمودید که حاج آقای بهجت فرمودند سخت نگیرید.

استاد: نه، سخت نگیرید درجایی‌که شهادت دادند و معارض نداشت، وقتی برای حاکم شرع ثابت شد حکم میکنیم. حاج آقا حکم حاکم را هم حجت میدانست لذا میقاتیت آمد.

شاگرد: این از باب حکم حاکم بود.

استاد: از این باب بود که میقاتیت با حکم حاکم میآید. و الّا حکم حاکم در جایی باشد که [موجب اختلاف باشد]؛ به قول حاج آقا کلاهی ها ما را به دعوا میاندازند. بین مریدهای دو عالم در یک شهر حسابی دعوا شد و کشت و کشتار شد. حاج آقا میفرمودند تیر هم زده بودند. آن آقا گفته بود خود ما علماء که با هم دعوا نداریم. این کلاهی ها ما را دعوا میاندازند. حالا آمدیم و یک جایی این جور شد. کلاهی ها آمدند و دو حاکم شرع بودند، یکی حکم کرده و دیگری نکرده. شما طبق کلاس فقه چه میگویید؟ میگویید وقتی قرار شد اتفاق نشود، درجایی‌که یک حاکم حکم کرده و دیگری نکرده، حکم او بی حکم میشود. چون اینجا میقاتیت نمیشود. یعنی حتی اگر شما قبول دارید که حکم حاکم هست...؛ من طبق ضوابط عرض میکنم. فتوا جای خودش باشد. فتوا برای مفتین است. من طلبگی عرض میکنم. طبق این استظهار شارع میگوید اگر بین حکم حاکم هم اختلاف شد من مدافع این هستم که به محض اینکه اختلاف شد، «اتموا الشهر ثلاثین». استصحاب کنید. یا اینکه بقیه گوش کنند. چون من میخواهم تعظیم شعار صوم و میقاتیت در امت اسلامیه باشد، اگر یک حاکمی با وجود اختلاف حکم کرد، به حکم او اعتناء نکنید.

شاگرد: پس اعتراض مردم به جا است درجایی‌که اختلاف میشود.

استاد: بله، ارتکازشان است.

شاگرد۲: در خصوص هلال برای شهادت عدلین روایت داریم؟

استاد: نه، جالب این است که خیلی بحث کرده‌اند و میخواهند با عمومات بیاورند. و الّا عدل واحد را هم داریم. حتی مرأة داریم. مفصل بحث کردیم. امام فرمودند وقتی میخواهی اول ماه روزه بگیری، «تکفی شهادة المرأة الواحدة» اما در قطر نه؛ «لانقبل شهادة النساء». مفصل از این بحث کردیم. ما جمع های مفصلی داشتیم راجع به اینکه مجموع ادله در اینجا چه میگوید.

باز هم این صفحه را نگاه کنید. اگر افاده ای داشتید فردا بفرمایید.

همبافته کتاب و حکمت در مسأله ظهور

مسأله «تربّی» در روایات طولی ظهور

دیروز حدیثی مطرح شد؛ یکی روایتی بود که حضرت فرمودند «استغفر الله لدینی». افاداتی فرمودهاند که الآن وقت نیست. مطلب دیگری هم بود راجع به حدیثی که آقا فرمودند ابوحمزه ثمالی میگوید امام باقر سلام الله علیه به من فرمودند: فلانی فرج در سنه هفتاد تقدیر شده بود، با شهادت حضرت سیدالشهدا عقب افتاد. به شما گفتیم صد و چهل؛ البته خود امام صد و چارده شهید شدند، ولی به ابوحمزه میگویند صد و چهل مقدر بعدی است. بعد خود امام باقر فرمودند باز وقتی به شما گفتیم، رفتید گفتید. وقتی سال صد و چهل را پخش کردید، خداوند متعال عقب انداخت و دیگر زنده ما نیست و هر چه خدا میخواهد؛ «یمحوالله ما یشاء». این حدیث ابوحمزه است.

ببینید ما هیچ حرفی نداریم که این روایت باید معنا شود. صغرای تربّی باشد یا نه، باید بحث کنیم. اما این نکته را به آن ضمیمه میکنم؛ بعضی از روایات هست که وقتی به آنها نگاه میکنید حتماً باید نگاه طولی داشته باشید. یکی را به دیگری معنا کنید. نه این را به دیگری. در همین جلد بحارالانوار که نامه معاویه در آن بود؛ صفحه صد و هشتاد و شش، حدیث چارده را ببینید. حدیث خیلی زیبایی است. اصلش در دلائل الامامه طبری است. مرحوم سید هم فرج المهموم نقل کردهاند. علامه مجلسی هم در اینجا از فرج المهموم نقل میکنند و حال اینکه خود فرج المهموم از دلائل الامامه طبری نقل کردهاند.

> **١٤ ـ نجم : رويانا باسنادنا إلى محمد بن جرير الطبري في كتاب دلائل الامامة بإسناده عن حذيفة قال: سمعت الحسين بن علي يقول : والله ليجتمعن على قتلي طغاة بني امية، ويقدمهم عمر بن سعد، وذلك في حياة النبي (ص) ، فقلت له : أنبأك بهذا رسول الله؟ فقال : لا ، فقال : أتيت النبي فأخبرته فقال : علمي علمه وعلمه علمي لانا نعلم بالكائن قبل كينونته.[1]**

«والله ليجتمعن على قتلي طغاة بني امية، ويقدمهم عمر بن سعد ، وذلك في حياة النبي»! حذیفه میگوید برای آن زمان بود. سن حضرت چقدر بوده؟ شاید پنج-شش ساله بودهاند. حذیفه میگوید خیلی تعجب کردم! از نظر ظاهری حضرت در سن طفولیت هستند؛ حذیفه این را از حضرت شنیده است. میگوید به حضرت عرض کردم: جد شما به این خبر دادند؟ **«فقال : لا»!** جدم به من خبر ندادند. **«فقال: أتيت النبي فأخبرته»**؛ میگوید نزد حضرت رسول آمدم و گفتم ای رسول الله این سبط شما قسم میخورد و یک چیزی میگوید، به او میگویم از جدت شنیدی؟ میگوید نه! حضرت چه جوابی میدهند! میفرمایند: **«علمي علمه و علمه علمي لانا نعلم بالكائن قبل كينونته»**؛ خب حالا حدیثی که میگوید سال هفتاد بود و بعد حضرت شهید شدند و به صد و چهل رفت، آن را باید به ملاحظه این حدیث معنا کنیم؟ یا این را باید با ملاحظه

آن معنا کنیم؟ کدام طولی است؟ کدام یکی از حیث تحلیل و درک و نظام دادن به عقائد در طول دیگری؟ این را باید طبق آن معنا کنیم. یعنی حضرت دارند آن روز به حذیفه می‌گویند «والله یجتمعن علی قتلی». خب اگر «والله» می‌گویند، سال هفتاد چه می‌شود؟! بعد از شهادت حضرت تغییری کرد! این یک روایت شریف است که خود حضرت فرمودند.

خدا رحمت کند مرحوم آیت‌الله شیخ لطف الله صافی را. دو کتاب بلند بالا دارند. چون بحث‌هایی سر علم امام پیش آمده بود، ایشان تمحضی کرده بودند و مفصل روایات را آورده‌اند. یکی کتاب شهید آگاه است و یکی هم پرتویی از عظمت امام حسین علیه‌السلام است. کتاب ایشان را نگاه کنید. شیعه و سنی چقدر روایت دارند در اینکه به شهادت حضرت اخبار شده است. البانی که جایزه حدیث را برده، کتابی دارد به نام سلسلة الاحادیث الصحیحة. در این کتابش همین اخبار پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به کربلا و شهادت حضرت سید الشهدا در کربلا و اینکه جبرئیل از آن جا تربت آورده را می‌آورد و می‌گوید این حدیث صحیح است. بعد هم تنبیهی دارد و می‌گوید در این حدیث کسی نگفته به ترتب کربلا تبرک کنید، همانطور که روافض می‌کنند. یعنی اصل حدیث را می‌آورد که اخبار به شهادت حضرت صحیح است. بعد می‌گوید ما اهل‌سنت قرار نیست از تربت تبرک کنیم. مجبور می‌شود که این را بگوید. یعنی این قدر مسلم است. خب ما به متواترات اخبار به شهادت حضرت، باید روایت هفتاد سال را معنا کنیم. چرا؟ چون این‌ها از حد بیرون است.

خب وقتی بخواهیم معنا کنیم، دو راه هست. یکی لوح محو و اثبات و بداء معلل است که دیروز عرض کردم. یکی دیگر هم از صغریات تربّی است. یعنی درک کامل حقائق حقه به قدری عظیم و مهم است که مدت‌ها باید آماده شود؛ حتی نفوس نوابغ باید آماده شوند تا بتوانند درک کنند. «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ»[2] را عرض کردم؛ کتاب و حکمت با هم است. نمی‌شود فقط کتاب را بشنوید و آن حکمت پشت این کتاب را درک نکنید و بعد بگویید که من معتقد هستم. لذا تربّی است. یعنی کاری می‌کنند که آن عظمت بتواند جای خودش را باز کند. بتوانند «مثله مثل الساعة» را درک کنند.

شاگرد: بداء و تربی را دو تا دانستید؟

استاد: منافاتی ندارند و قابل جمع هستند. مرحوم استاد حاج آقای حسن زاده زیاد می‌گفتند. می‌فرمودند آیه شریفه می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا»[3]؛ در ظاهر امیین یعنی بی سوادها و درس نخوانده‌ها. ایشان زیاد می‌فرمودند می‌دانید این امیین چه کسانی هستند؟ ابوعلی سینا‌ها، فارابی‌ها، ملاصدرا‌ها. اینها امی هستند. این امی‌ها جمع شده‌اند و «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا». بله، تربّی است. یعنی ما نمی‌دانیم چه چیزی پشت دستگاه عظیم همه بافته حکمت و کتاب است که این‌ها نیاز است. بله، به تعبیر آیت‌الله بهجت می‌فرمودند خداوند به آن‌ها یک دوربین داده و با این دوربین دارند صحنه ظهور را می‌بینند. خود صحنه را می‌بینند. خود صحنه را به طی الزمان می‌بینند. لذا آن‌ها راحت هستند. «إِنَّا صُبَّرٌ وَشِيعَتُنَا أَصْبَرُ مِنَّا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ صَارَ شِيعَتُكُمْ أَصْبَرَ مِنْكُمْ قَالَ لِأَنَّا نَصْبِرُ عَلَى مَا نَعْلَمُ وَشِيعَتُنَا يَصْبِرُونَ عَلَى مَا لَا يَعْلَمُونَ»[4]. لذا است که به تربّی نیاز است.

شاگرد: شهادت سیدالشهدا با گفته پیامبر و قرائن دیگر برای مردم صاف شده بود ولی دیگری در زمان امام صادق علیه السلام متزقب بوده، می‌شود این را گفت؟ یا می‌فرمایید جریان ظهور حضرت حجت از همان اول حادق برای خواص شیعه روشن بوده؟

استاد: برای خواصی که ریخت فکرشان نظم و ملکه شده بود. جواب امام در همین روضه کافی چه بود؟ تا دیدند بنی امیه از بین رفته و ابو مسلم آمده، نامه نوشتند، «قدّرنا ان الامر یئول

الیک». حضرت فرمودند «أ ما یعلمون انه انما یقتل السفیانی». این یعنی امام علیه‌السلام در داغ شدن یک امر عظیم اجتماعی فراموش نمی‌کنند. این منظومه و دستگاه جلوی چشم امام هست. مثل کف دست است. آن شیعیانی هم این ملکه برایشان تحصیل شده، همینطور بودند. آرام بودند. شبیه مقداد؛ خیلی مهم است. سلمان درجه دهم بود، جناب ابوذر درجه نهم بود و مقداد هشتم بود. علی ای حال حضرت فرمودند روزی که سقیفه شد و امیرالمؤمنین را میبردند، سلمان یک چیزی و ابوذر یک چیزی، اگر کسی را میخواهی که مثل کوه محکم بود، مقداد بود. «کان قلبه فی ذلک الزمان کالجبال الرواسی». قلبش آرام بود به اینکه دستگاه دستگاهی که است اوضاع از دست خداوند در نرفته است. دست اولیاء او هم در نرفته است. ولو آقای کازرونی میفرمودند ابوذر خیلی ناراحت بود و سلمان به او گفت «موالیی اعلم». با اینکه سلمان به او گفت «موالیی اعلم» باز هم در دلش...؛ «فأَمّا سَلْمانُ فإنّهُ عُرِضَ فی قَلْبِهِ عارِضٌ»[5]. به همین خاطر در گردن ایشان یک دملی درآمد.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] بحار الأنوار - ط مؤسسةالوفاء نویسنده : العلامة المجلسي جلد : ۴۴ صفحه : ۱۸۶

[2] لقمان ۱۲

[3] الجمعه ۲

[4] الكافي , جلد۲ , صفحه۹۳

[5] بحار الأنوار - ط مؤسسةالوفاء نویسنده : العلامة المجلسي جلد : 22 صفحه : 440؛ « قال أبوجعفر 7 : ارتد الناس إلا ثلاثة نفر : سلمان وأبوذر والمقداد قال : قلت : فعمار ، قال : قد كان جاض جيضة[۳] ثم رجع ، ثم قال : إن أردت الذي لم يشك ولم يدخله شئ فالمقداد ، فأما سلمان فإنه عرض في قلبه أن عند أمير المؤمنين 7 اسم الله الاعظم لو تكلم به لاخذته الارض ، وهو هكذا ، فلبب ووجئت عنقه حتى تركت كالسلعة...».